بررسی کلمات آخوند

> **التعارض و إن كان لا يوجب إلا سقوط أحد المتعارضين عن الحجية رأسا حيث لا يوجب إلا العلم بكذب أحدهما[1]**

تعارض =» علم به کذب احد الدلیلین؟

چیزی که در ذهن طلبگی من خیلی برای من مهم است، این است که شوخی نیست انسان ادّعای **علم** بکند. این **علم** از کجا آمد؟ از کجا علم داریم که یکی از روایات در متعارضین کاذب است؟

کلمه «**العلم**» از کجا آمد؟ « **لایوجب الا العلم بکذب احدهما**». همین علم سبب شده که همه ی حرفهای بعدی را بزنند، درحالیکه ما هیچ علمی نداریم. در این همه اخبار متعارض بگردید و ببینید کجا علم وجود دارد؟

جالب این است که بعد از چند صفحه وقتی از بحث سببیت فارغ میشوند، میفرمایند:

> **هذا هو قضية القاعدة في تعارض الأمارات لا الجمع بينها بالتصرف في أحد المتعارضين أو في كليهما كما هو قضية ما يتراءى مما قيل من أن الجمع مهما أمكن أولى من الطرح إذ لا دليل عليه فيما لا يساعد عليه العرف مما كان المجموع أو أحدهما قرينة عرفية على التصرف في أحدهما بعينه أو فيهما كما عرفت في الصور السابقة[2]**

یعنی همه ی این بحثها را مقدّمه قرار دادند برای بیان این که حالا که اصل تساقط است، پس اگر جمع عرفی وجود دارد، بسیار خوب، قبول میکنیم؛ اما اگر جمع تبرّعی است، قاعده تساقط است. جمع تبرّعی و قاعده الجَمعُ مَهما اَمکَن را قبول نداریم. یعنی از این حرف میخواهند در ّجمع تبرّعی را نتیجه بگیرند.

اگر میخواهید جمع تبرّعی را رد کنید، خب چه کسی گفته با علم به کذب احدهما میتوان جمع تبرّعی کرد؟! کسانی که به جمع تبرعی قائل هستند آیا میگویند با این که میدانم یکی از اینها دروغ است، میخواهم جمع کنم؟! اصلاً هیچ عاقلی این حرف را میزند؟ که با اینکه علم دارد یکی

از اینها دروغ است، بخواهد بین آنها جمع کند؟! بنابراین به هیچ وجه تعارض موجب علم به کذب نمی‌شود. کجا ما علم به کذب احدهما داریم؟

اگر علم داریم که یکی از آنها دروغ است، می‌خواهیم بین آنها جمع کنیم؟! این معقول است؟ اصلا اساس جمع بر این است که می‌خواهیم بین دو ظاهری که باهم قابل جمع نیستند، جمع کنیم و بر خلاف معنای ظاهری حمل کنیم.

اگر منظورتان از کذب، کذب دلالی است که دو ظهور با هم جمع نمی‌شوند، دیگر نمی‌توانید بگویید که پس قاعده تساقط است و قاعده الجمع مهما امکن کنار می‌رود. شما کذب را پشتوانه تساقط هر دو از حجیت قرار دادید. نه اینطور نیست، ما می‌گوییم دو تا ظاهر با هم جمع نمی‌شوند، بسیار خوب؛ اما از کجا می‌گویید حجیت احدهما کنار می‌رود؟ ما می‌گوییم حجیت هر دو، سر جای خودش باقی است. حجیت هر دو باقی است و حال بین آنها جمع کنیم. آیا دو روایتی را که حجیت شأنیه داشته، به صرف اینکه دو ظاهر با هم جمع نمی‌شوند کنار بگذاریم؟

وقتی که کنار نگذاشتیم می‌دان برای فکر و تأمّل باز می‌شود، هر کسی وجه جمعی را بیان می‌کند، شواهدی می‌آورد؛ به خلاف اینکه از اول آن را در طاقچه بگذاریم و بعد هم بگوییم که قاعده ثانویه تخییری است. کجا عقلاء چنین چیزی می‌گویند؟

تعارض: عدم امکان جمع بین ظهورین

پس اساساً تعارض موجب علم به کذب احدهما نیست؛ بلکه قوام تعارض به این است که دو ظاهر با هم جمع نمی‌شوند. ظاهر این با ظاهر آن، نقیضین می‌شوند. تعارض، عدم امکان جمع بین ظهورین است، اگر بیش از این است بفرمایید، این گوی و این میدان.

-[illegible] [3] [illegible]

نه، عرض من این است که اصلاً تعارض موجب علم به کذب احدهما نمی‌شود.

-[illegible] [4] [illegible]

حرام را به کراهت شدیده حمل می‌کنیم. دهها مورد دارد[5]. کجا به کذب اَحَدِهما علم پیدا کردیم؟!

علم به کذب از خارج

[illegible] [6] [illegible]

بله. ممکن است از خارج علم به کذب احدهما پیدا کنیم. این از بحث ما خارج است؛ به خلاف متعارضاتی که این همه با آنها سر و کار داریم. در تعارض به این شکل نیست.

بله، نمی‌شود ظهور هر دو با هم هماهنگ باشند. می‌دانیم که بین دو ظهور، تناقض است.

شاهد عدم علم به کذب

کلام شیخ در رسائل

مرحوم شیخ اواخر تعادل و تراجیح رسائل این طور می فرمایند:

> **بقی فی هذا المقام امور...**
>
> **الثانی ان بعض المحدثین کصاحب الحدائق و إن لم یشترط فی التقیة موافقة الخبر لمذهب العامة لأخبار تخیلها دالة علی مدعاه سلیمة عما وه صریح فی خلاف ما ادعاه إلا أن الحمل علی التقیة فی مقام الترجیح لا یکون إلا مع موافقة أحدهما إذ لا یعقل حمل أحدهما بالخصوص علی التقیة إذا کانا مخالفین لهم.....**
>
> **فالذی یقتضیه النظر ... وه أن یقال إن عمدة الاختلاف إنما هی کثرة إرادة خلاف الظواهر فی الأخبار إما بقرائن متصلة اختفت علینا من جهة تقطیع الأخبار أو نقلها بالمعنی أو منفصلة مختفیة من جهة کونها حالیة معلومة للمخاطبین أو مقالیة اختفت بالانطماس ...و إلی ما ذکرنا ینظر ما فعله الشیخ قدس سره فی الإستبصار من إظهار إمکان الجمع بین متعارضات الأخبار بإخراج أحد المتعارضین أو کلیهما عن ظاهره إلی معنی بعید.[7]**

کثره اراده خلاف الظواهر فی الاخبار

خیلی اینجا جالب است.دنبالش جالب تر است. «**کثره اراده خلاف الظواهر فی الاخبار**» می گویند در اخبار، اراده ی خلاف ظاهر بسیار اتفاق افتاده است، لذا می‌گویند به شیخ طوسی در استبصار حق می‌دهیم که به این نحو جمع کنند.حال جالب تر:

> **و ربما یظهر من الأخبار محامل و تأویلات أبعد بمراتب مما ذکره الشیخ تشهد بأن ما ذکره الشیخ من المحامل غیر بعید عن مراد الإمام علیه السلام و إن بعدت عن ظاهر الکلام إلا أن یظهر فیه قرینة علیها فمنها (ما روی عن بعضهم صلوات الله علیهم: لما سأله بعض أهل العراق [8]**

«و ربما يظهر من الأخبار محامل و تأويلات أبعد بمراتب مما ذكره الشيخ»؛بعداً چندمثال جانانه هم میزنند[9]. میگویند خود امامعلیه‌السلام کلامشان را تأویل میکنند، همان جا در روایت تذکّر میدهند که خلاف ظاهری که شخص فهمیده، مرادشان بوده است، جمع هایی که شیخ فرمودندخیلی بهتر از محمل بعیدی است که امام علیه‌السلام فرمودند[10].

وقتی خودتان میگویید در روایات این مقدار خلاف ظاهر ارادہ شده و وقتی خودتان میگویید که شیخ طوسی کار خوبی کرده، پس چرا در اینجا میگویید **علم** به کِذب اَحَدِهِما دارید؟ آخر این علم از کجا آمد؟ چرا میگویید هر دو را کنار بگذارد؟! یک دلیل میگویید: باید به ظاهر متعبّد شوید، یک دلیل شرعی دیگر میگویید باید در سند «صَدِّقِ العادل» را اجرا کنید، متعارضین شدند.

---

[1] کفایه الاصول(طبع آل البیت)، ص ۴۳۹

[2] كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: ۴۴۱

[3] سوال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[4] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[5] از جمله ی مصادیق آن می توان به این موارد اشاره کرد:

۱.تخفیف بعد از عقد

باب كراهة الاستحطاط بعد الصفقة و قبول الوضيعة و عدم تحريم ذلك في البيع و ال في الإجارة

۲۲۹۷۸- ۶- محمد بن علي بن الحسين بإسناده عن زيد الشحام قال: أتيت أبا جعفر محمد بن علي ع بجارية أعرضها عليه فجعل يساومني و أنا أساومه ثم بعتها إياه فضمن علي يدي فقلت جعلت فداك إنما ساومتك لأنظر المساومة تنبغي أو ال تنبغي و قلت قد حططت عنك عشرة دنانير فقال هيهات ألا كان هذا قبل الضمنة أ ما بلغك قول رسول الله ص- **الوضيعة بعد الضمنة حرام** .

۲۲۹۷۳- 1-محمد بن يعقوب عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن إبراهيم الكرخي قال: اشتريت لأبي عبد الله ع جارية فلما ذهبت أنقدهم قلت أستحطهم قال ال إن رسول الله ص- **نهى عن الاستحطاط بعد الصفقة**

۲۲۹۷۴- ۲-[5] محمد بن الحسن بإسناده عن الحسن بن محمد بن سماعة عن إسماعيل بن أبي بكر عن علي أبي الأكراد قال: قلت لأبي عبد الله ع إني أتقبل العمل فيه الصناعة و فيه النقش فأشارط عليه النقاش على شيء فيما بيني و بينه العشرة أزواج بخمسة دراهم و العشرين بعشرة فإذا بلغ الحساب قلت له أحسن فأستوضعه من الشرط الذي شارطته عليه قال تطيب نفسه قلت نعم قال **ال بأس**.

٢٢٩٧٥- ٣- و عنه عن صفوان بن يحيى عن معلى أبي عثمان عن معلى بن خنيس قال: سألت أبا عبد الله ع عن الرجل يشتري المتاع ثم يستوضع قال لا بأس و أمرني فكلمت له رجلا في ذلك.

٢٢٩٧٦- ٤-[5] و عنه عن جعفر عن يونس بن يعقوب عن أبي عبد الله ع قال: قلت له الرجل يستوهب من الرجل الشيء بعد ما يشتري فيهب له أ يصلح له قال نعم.

٢٢٩٧٧- ٥- و بإسناده عن الحسين بن سعيد عن صفوان عن إسحاق بن عمار عن أبي الاعطراد قال: قلت لأبي عبد الله ع أشتري الطعام فأضع في وأله و أربح في آخره فأسأل صاحبه أن يحط عني في كل كر كذا و كذا قال لا خير فيه و لكن يحط عنك جملة قلت فإن حط عني أكثر مما وضعت قال لا بأس بالحديث.(وسائل الشيعة ؛ ج١٧ ؛ ص٤٥٣-٤٥٢)

٢.بيع مصحف

٢٢٢٤٥- ١١- و بإسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى عن أبي عبد الله الرازي عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن زرعة بن محمد عن سماعة بن مهران قال سمعت أبا عبد الله ع يقول **لا تبيعوا** المصاحف فإن بيعها حرام قلت فما تقول في شرائها قال اشتر منه الدفتين و الحديد و الغلاف و إياك أن تشتري منه الورق و فيه القرآن مكتوب فيكون عليك حراما و على من باعه حراما. (وسائل الشيعة ؛ ج١٧ ؛ ص١٦١-١٦٠)

٢٢٢٣٥- ١- محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن عبد الله بن محمد عن علي بن الحكم عن أبان عن عبد الرحمن بن سيابةعن أبي عبد الله ع قال سمعته يقول إن المصاحف لن تشترى فإذا اشتريت فقل إنما أشتري منك الورق و ما فيه من الأديم و حليته و ما فيه من عمل يدك بكذا و كذا.

٢٢٢٣٦- ٢-و عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن عثمان بن عيسى عن سماعة عن أبي عبد الله ع قال: سألته عن بيع المصاحف و شرائها فقال لا تشتر كتاب الله- و لكن اشتر الحديد و الورق و الدفتين و قل أشتري منك هذا بكذا و كذا.

٢٢٢٣٧- ٣- و رواه الشيخ بإسناده عن الحسين بن سعيد عن عثمان بن عيسى قال: سألته عن بيع المصاحف و شرائها فقال **لا تشتر كلام الله** و لكن اشتر الحديد و الجلود و الدفتر و قل أشتري هذا منك بكذا و كذا.

٢٢٢٣٨- ٤- و عنه عن أحمد بن محمد عن ابن فضال عن غالب بن عثمان عن روح بن عبد الرحيم عن أبي عبد الله ع قال: سألته عن شراء المصاحف و بيعها فقال إنما كان يوضع الورق عند المنبر و كان ما بين المنبر و الحائط قدر ما تمر الشاة أو رجل منحرف قال فكان الرجل يأتي فيكتب من ذلك ثم إنهم اشتروا بعد قلت فما ترى في ذلك فقال لي **أشتري أحب إلي من أن أبيعها** قلت فما ترى أن أعطي على كتابته أجرا قال لا بأس و لكن هكذا كانوا يصنعون.

و رواه الشيخ بإسناده عن أحمد بن محمد نحوه

٢٢٢٣٩- ٥-[5] و عن علي بن محمد عن أحمد بن أبي عبد الله عن محمد بن علي عن عبد الرحمن بن أبي هاشم عن سابق السندي عن عنبسة الوراق قال: سألت أبا عبد الله ع فقلت أنا رجل أبيع المصاحف فإن نهيتني لم أبعها فقال أ لست تشتري رقا و تكتب فيه قلت بلى و أعالجها قال **فهاب بأس لا**.(وسائل الشيعة ؛ ج١٧ ؛ ص١٥٩-١٥٨)

٣.وطء دبر

٧٢- باب كراهة الوطء في الدبر و جواز الإتيان في الفرج من خلف و قدام

٢٥٢٤٩- ٢- و عن أحمد بن محمد عن العباس بن موسى عن يونس و أبي غيره عن هاشم بن المثنى عن سدير قال سمعت أبا جعفر ع يقول قال رسول الله ص محاش النساء على أمتي **حرام**. (وسائل الشيعة ؛ ج٢٠ ؛ ص١٤٢)

٢٥٢٥٩- ١- محمد بن الحسن بإسناده (عن أحمد بن محمد بن عيسى) عن علي بن الحكم قال سمعت صفوان يقول قلت للرضا ع إن الرجل من مواليك أمرني أن أسألك عن مسألة فهابك و استحيا منك أن يسألك عنها قال ما هي قال قلت الرجل يأتي امرأته في دبرها قال نعم **هذا لك هو** قلت و أنت تفعل ذلك قال ال إنا ال نفعل ذلك. (وسائل الشيعة ؛ ج٢٠ ؛ ص١٤٥)

٢٥٢٦٣- ٥- و عنه عن معاوية بن حكيم عن أحمد بن محمد عن حماد بن عثمان عن ابن أبي يعفور قال: سألت أبا عبد الله ع عن الرجل يأتي المرأة في دبرها قال **لا بأس** به.

٢٥٢٦٤- ٦- و عنه عن البرقي رفعه عن ابن أبي يعفور قال: سألته عن إتيان النساء في أعجازهن فقال ليس به بأس و ما أحب أن تفعله. (وسائل الشيعة ؛ ج٢٠ ؛ ص١٤٧)

[6] اشکال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[7] فرائد الاصول، ج ۴، ص ۱۲۹-۱۳۰

[8] فرائد الاصول، ج ۴، ص ۱۳۰-۱۳۱

[9] فمنها: ما روي عن بعضهم صلوات الله عليهم، لما سأله بعض أهل العراق و قال: «كم آية تقرأ في صلاة الزوال؟ فقال عليه السلام: ثمانون.

و لم يعد السائل، فقال عليه السلام: هذا يظن أنه من أهل الإدراك. فقيل له عليه السلام: ما أردت بذلك و ما هذه الآيات؟ فقال: أردت منها ما يقرأ في نافلة الزوال، فإن الحمد و التوحيد ال يزيد على عشر آيات، و نافلة الزوال ثمان ركعات»

و منها: ما روى من: «أن الوتر واجب»، فلما فرغ السائل و استفسر قال عليه السلام: «إنما عنيت وجوبها على النبي صلى الله عليه و آله و سلم»

و منها: تفسير قولهم عليهم السلام: «ال يعيد الصلاة فقيه» بخصوص الشك بين الثلاث و الأربع

و مثله تفسير وقت الفريضة في قولهم عليهم السلام: «ال تطوع في وقت الفريضة» بزمان قول المؤذن: «قد قامت الصلاة» إلى غير ذلك مما يطلع عليه المتتبع (فرائد الأصول ؛ ج 4 ؛ ص١٣١-١٣٢)

[10] مرحوم وحید بهبهانی نیز با وجود در قاعده ی الجمع مهما امکن در موارد روایات معصومین می فرماید:

و يؤيد ما ذكرنا كثرة ارتكابهم عليهم السلام لتأويل كلام الله و كلامهم عليهم السلام بالحمل، سيما بالحمل على معان بعيدة، و مرادات شديدة المخالفة في مواضع كثيرة غير عديدة،

و تتبع، و وجد الأخبار الواردة في تفسير القرآن و «راجع كتاب «معاني الأخبار» لمن لاحظ ذلك يظهر (ص461 ؛ متن ؛ الرسائل الأصولية).السلام عليهم كلامهم توجيه

#1 بازبینی
ایجاد شده 25 مارس 2025 13:11:42 توسط ... .
به روزرسانی شده 25 مارس 2025 13:20:21 توسط ... .